بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
نام آشنای علم و ادب و فرهنگ
۱۳۲۸

کوچه‌های کوتاه

مجموعهٔ داستان‌های کوتاه
با پیشگفتاری از نادر ابراهیمی

جمعی از شاگردان
نادر ابراهیمی

عنوان و نام پدیدآور: کوچه‌های کوتاه: مجموعه‌ی داستان‌های کوتاه، با پیشگفتاری از نادر ابراهیمی، جمعی از شاگردان نادر ابراهیمی.
مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۴۰۳.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۲۴۴۲-۳
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: نویسندگان: مهرناز حسینعلی، منصوره دلدار، عشرت رحمانپور، راشین رزاقی‌فرد، حمیدرضا سهیلی، امیر شهرابی، هادی عراقی، زینب فیاض، آرش کریمی، سرور معتضد، سحر نوراحمر.
یادداشت: چاپ اول (امیرکبیر)، سوم (کتاب)، ۱۴۰۴
موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی - قرن ۱۴، مجموعه‌ها
Short stories, Persian - 20th century - Collections
شناسه افزوده: ابراهیمی، نادر، ۱۳۱۵ - ۱۳۸۷ ،. Ebrahimi, Nader
رده بندی کنگره: PIR۴۴۴۹
رده بندی دیویی: ۸فا۳/۶۲۰۸
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۰۰۱۴۱۸

نام کتاب: کوچه‌های کوتاه، (مجموعهٔ داستان‌های کوتاه) با پیشگفتاری از نادر ابراهیمی
نویسندگان: مهرناز حسینعلی، منصوره دلدار، عشرت رحمانپور، راشین رزاقی‌فرد، حمیدرضا سهیلی، امیر شهرابی، هادی عراقی، زینب فیاض، آرش کریمی، سرور معتضد، سحر نوراحمر.
مدیریت هنری: آژانس خانهٔ ایده | محمدحسین مؤیدی
نوبت چاپ: اول (امیرکبیر)، سوم (کتاب) | ۱۴۰۴
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: فیض
دفتر مرکزی: تهران | خیابان جمهوری اسلامی | تقاطع خیابان سعدی | پلاک ۲
شماره تماس: ۰۲۱-۳۳۹۰۰۷۵۱-۲
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸
نشانی اینترنتی: amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco

فهرست

نادر ابراهیمی ۷
یادداشت ۹
چگونه می‌آید مرگ؟ ۱۳
مهرناز حسینعلی ۱۹
آنجا که مهتاب می‌خوابد ۲۱
جیغ ۲۷
منصوره دلدار ۳۳
کوچ ۳۵
بی‌سرپرست ۳۹

۴۱ **عشرت رحمانپور**
۴۳ فاضلابِ رنگین
۴۹ تا کوچه باغ‌های سپیده
۵۳ **راشین رزاقی‌فرد**
۵۵ مقصد
۵۹ لیلا و ماهی‌گیر
۶۳ **حمید رضا سهیلی**
۶۵ امتحانِ تاریخ
۶۹ هیچ‌کس حقّ ورود به دریا را ندارد
۷۳ **امیر شهرابی**
۷۵ چیزی لابه‌لای زباله‌ها می‌درخشید
۷۷ سال‌های مِه
۸۱ **هادی عراقی**
۸۳ چراغِ زرد
۸۹ خالِ خستگی
۹۵ **زینب فیّاض**
۹۷ در پشتِ سیزده درِ بسته
۱۰۱ مردِ هزار و سی‌صد و پنجاه و هفت
۱۰۵ **آرش کریمی**
۱۰۷ جایی میانِ بیابان
۱۱۱ رنگ‌هایی که پلاسیدند
۱۱۷ **سرور معتضد**
۱۱۹ ... و اینگونه آغاز شد
۱۲۱ تارونِ تنهایی
۱۲۵ **سحر نور احمر**
۱۲۷ سیاه
۱۳۱ ماهور، میثاق، مرگ

نادر ابراهیمی

یادداشت

سلام!

خانم‌ها و آقایانی که قصّه‌های‌شان را در این کتاب می‌خوانید، در طولِ به تقریبْ دو سال، «فَنّ» قصّه‌نویسی را از من شنیده‌اند؛ «فَنّ» قصّه‌نویسی را، نه «حسّ» و «هنرِ» قصّه‌نویسی را. حسّ و هنرش را حتماً داشته‌اند – گاه به حدِّ افراط گاه تا اندازه‌یی. نیامده بودند هنرِ قصّه‌نویسی را از من یاد بگیرند، یا از حسّ قصّه‌نویسیْ لبریز شوند و آنوقت، فَوَران کنند.

حسّ و هنر، یاددادنی نیست امّا به شدّتْ یادگرفتنی‌ست. نیاز به عواملی سوای مُعلّمِ زنده‌ی پُرگو دارد. البته، صد بار گفته‌ییم که حسّ و هنر، محتاجِ جادوی «استعداد» و توانایی‌های مادرزادی و رَمل و اُسطُرلاب نیست و اصلاً این شوخی‌های کهنه‌ی بیمارانه را باور ندارد، و خداوند هم، جُز پیامبران خود، هیچکس را با «پس‌اندازِ ویژه در زمینه‌ی ویژه» به میدان نمی‌فرستد. بنابراین، ما، مطلقاً از استعدادهای ویژه که هنگامِ به دنیا آمدن، مانندِ یک داستان یا قصّه یا شعرْ همراهِ ماست، سخن نمی‌گوییم، بلکه از آنچه، تحت شرایط ویژه، یادگرفتنی‌ست می‌گوییم. در جلد اوّل «ساختار و مبانیِ ادبیّاتِ داستانی» درباره‌ی لوازمِ قصّه‌نویسیْ چند کلمه‌یی گفته‌ییم، که ما را بس است.

به هر حال، این گروهِ کوچک، در سطوحِ مختلفِ پُختگی و باروری –که نتیجه‌ی مقدارِ مشارکتِ آنهاست– دانشْ‌پژوهانِ نخستین دوره‌ی آموزشِ «ساختار و مبانیِ ادبیّات داستانی» هستند.

آنچه ایشان، در دو سال، شنیده‌اند، شتابْ‌زده، اینهاست: چیستیِ موضوع، مضمون، شکل، محتوا، هدف، نتیجه، ساختمان، ساختار، سازه، طرح، زبان، زمان، فضا، حرکت، تصویر، و...

قرارِمان این بود –و هست– که در پایانِ هر دوره، دانش‌پژوهان و هنُروَران، مجموعه‌یی از آثار خود را مُنتشر کنند، و این، نخستین کتاب از نخستین گروه است. به امید حق، بعد از من، دیگران این کار را دنبال خواهند کرد و سرانجام، یک مدرسه‌ی آزادَمنشانه‌ی قصّه و داستان‌نویسیِ ایرانی پدید خواهد آمد و از سراسرِ ایران و جهان، مُشتاقان را به سوی خود جلب خواهد کرد.

در زمان حاضر، گرچه ما اعاظمی همچون بهرام صادقی، غلامحسین ساعدی و هوشنگ گلشیری را از دست داده‌ییم، باز هم در زمینه‌ی قصّه و داستان‌نویسی فقیر نیستیم؛ لااقل به اندازه‌ی اروپا و آمریکا فقیر نیستیم، و با حضورِ بزرگانی چون محمود دولت‌آبادی، احمد محمود، محسن مخملباف و دَه‌ها نویسنده‌ی خوب وَ رو به رُشدِ دیگر، شانه به شانه‌ی آمریکای لاتین می‌ساییم – گرچه به دلیلِ استعمارزدگیِ درازمدّت، غربیانْ راه بر ما بسته‌اند و فرصت نمی‌دهند که نویسندگانِ ما بر جهان قصّه مسلّط شوند و گام‌هایی بلند در راهِ رُشد فرهنگ جهان بردارند.

گروهی که قصّه‌هایش در این کتاب به چاپ رسیده، حدِّ سنّیِ معیّنی ندارد و نباید هم داشته باشد؛ چون انسان می‌تواند از نَوَد سالگی هم شروع کند – البته اگر قادر باشد قلم به دست بگیرد و بیندیشد، یعنی جسمِ انسان را زمانْ زیر فشارْ نگذاشته باشد.

این نویسندگان، امّا شور و اعتقاد به نوشتن و تأثیرِ نوشتن دارند و با توجّه به این شور و ایمان، من در پیشانی‌شان می‌بینم که لااقل چند تَنِ از ایشان، قصّه‌نویسانِ بزرگِ فردای میهن ما باشند و اسبابِ سربلندیِ ما و مددکننده‌ی ما در راهِ وصول به حقوق‌مان.

این خانم‌ها و آقایان، البته، از نظر فنّی، رسم‌الخّط مرا تا حدّی پذیرفته‌اند؛ امّا پیروِ سبک و مکتبِ واحدی نیستند و در هیچ زمینه‌یی دنباله‌رو یا مُقلّدِ من از آب درنیامده‌اند، که اگر آمده بودند، این دوره‌ها را تعطیل می‌کردم. من بیمار روانی نیستم تا آدمک‌هایی شبیهِ خودم بسازم و تحویل جامعه بدهم. در آثار ایشان، حتّی ندیده‌ام که قدری به هم نزدیک باشند. به اصولِ اخلاقِ متعالی و ضرورتِ تسلط معنویت بر زندگی و روح انسانْ معتقدند که این اعتقاد، محصولِ آموزش‌های من نیست بلکه نقطه‌ی مشترکِ ماست و با این اعتقادْ به دیدنِ من آمدند و ما با هم آشنا شدیم، که اگر غیر از این بودند، در این مملکتْ چیزی که فراوان است فساد است و موادِّ مخدّر و شبه روشنفکرْبازی. اعتقاد به سلامت، میل به دفاع از سلامت، و کوشش در راهِ مسلط کردنِ سلامتِ روح بر فساد و بی‌ایمانی و عیّاشی، مسلماً انگیزه‌های بُنیادی ایشان در امر خطیرِ نوشتنِ قصّه بوده است و دوستی‌شان با من.

اینجا، نقطه‌ی آغازِ حرکت است. اگر خوب بتازند، با تمامِ قدرت و ایمان‌شان بتازند، خستگی‌ناپذیر، گستاخانه و مؤمنانه بتازند، همان خواهند شد که جامعه‌ی ما از ایشان و آنها که از پیِ ایشـــان می‌آیند، انتظار دارد، وَ اِلّا تَفَنّنی، قدم‌زنان، ولگردانه، عوام‌فریبانه، بازیگوشـــانه و مُبتذلْ نوشـــتن، ایشـــان را به هیچ کجا نخواهد رســـاند، و تأسّفْ برای ما خواهد ماند.

نادر ابراهیمی
۱۳۷۹/۴/۲۰

یا حق

چگونه می‌آید مرگ ...

مرگ؟

چه حرف‌ها می‌زنی!

ما از دوستان بسیار قدیمی یکدیگریم:

همسفر، همراه، هماهنگ، هماواز، همراز...

مرگ به من شبیخون نمی‌زند

پاورچین پاورچین می‌آید تا صدای پایش آزارم ندهد.

آهسته و مهربان سرش را روی بالشم می‌گذارد و می‌گوید: دیگر بخواب! وقت خفتن است، زمان خواب دیدن است، خواب‌های خوش...

من پیشانی‌اش را می‌بوسم

و می‌گویم: برای خفتن، آسوده و بی دغدغه خفتن آماده‌ام...

می‌دانم

مرگ به من شبیخون نمی‌زند

برایم قداره نمی‌کشد

جنجال به راه نمی‌اندازد.

نمایش نمی‌دهد

با چشمان خون گرفته

چهره‌ی سرشار از خشم

بالای سرم نمی‌ایستد...

چقدر نرم موش را روی بالشم می‌گذارد...

باز می‌آیم

به مرگ، فرصت می‌دهم.

پشت میز کارم می‌نشینم

بیست و یک خودنویسم را پُر از جوهر می‌کنم - آهسته و بی‌خیال.

نوک مدادهایم را برای یادداشت‌نویسی تیز می‌کنم -

بسته‌ی عظیم کاغذهایم را پیش رویم مرتب می‌کنم.

من اینک آماده‌ام.

مرگ؟

چه حرف‌ها می‌زنی!

مرگ، چه ربطی به زندگی دارد؟ و به مؤمنانه کار کردن؟

مرگ، نقطه است، زندگی خط.

خط با نقطه آشناست

من با مرگ، رفاقتی خدشه‌ناپذیر دارم.